

An Analysis of the Problem of "Vilayat-i Idni" (On-Permission Authority) in Sheikh Ansari's Makasib and its Impact on Political Jurisprudence

*Sayyed Muhammad Hadi Pishwayi*¹

Abstract

Velayat-i-Faqih (Governance of the Jurist) is the main axis of Shiite political jurisprudence. It is normal to see lack of consensus over some aspects and details of this theory among jurists. Surveying the history of this problem and the course of its developments as well as knowing the pivotal ideas about it would play an important role in order to obtain a deep understanding of its contents. One of the turning points of the developments of this problem in seminary schools is the appearance of the subject of Velayat-e-Faqih in Sheikh Ansari's book, Makasib. Considering that the theories of Sheikh Ansari (RA) and especially his book Makaseb are still one of the pillars of contemporary Shiite fundamental and jurisprudential thought, naturally his views and his method of discussion will have a great impact on the understanding of contemporary jurists of this theory. He did not formulate this discussion in the way like those jurists who discuss it under the title of "Jurisprudence of the state" or the "rules of the sultanate", rather, he chooses a special format and literature for this problem. This article seeks to prove the idea that the vague literature and unusual classification applied by Sheikh Ansari to deal this problem has caused a wide disagreement about his understanding of it. In addition, the acceptance of this category and framework for dealing this issue has caused a kind of confusion, simplicity and disorder in the presentation of political jurisprudence in the seminaries.

In this article, by comparatively examining the opinions of the commentators of Makasib, differences of opinion on this issue are identified, and the effects of Sheikh Ansari's debates on the understandings of some jurists about the principles of Velayat-e-Faqih are explored.

Keywords: Velayat-e-Faqih, Velayat-e-Azni, Velayat-e-Esteqlal, Velayat-e-Ama, Velayat-e-Faqih Fi Al-Makasib.

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال هفتم، شماره چهاردهم (پاییز و زمستان ۱۳۹۹)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۸
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۳

تحلیلی بر معضله «ولایت اذنی» در کتاب مکاسب شیخ انصاری و تأثیر آن بر فقه سیاسی

سیدمحمدهادی پیشوایی^۱

چکیده

ولایت فقیه محور اصلی فقه سیاسی شیعه است. طبیعی است که بعضی از ابعاد و دقایق این نظریه اجماعی نیست و بین فقها در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد. تاریخ این بحث و سیر تحولات آن و شناخت اندیشه‌های محوری در آن نقش مهمی در فهم عمیق مطالب آن خواهد داشت. یکی از نقاط عطف در طرح این بحث در حوزه‌های علمیه، بحث ولایت فقیه شیخ انصاری در کتاب مکاسب ایشان است. با توجه به اینکه نظریات شیخ انصاری به‌ویژه کتاب مکاسب ایشان هنوز یکی از ارکان اندیشه اصولی و فقهی معاصر شیعه به‌شمار می‌رود، طبیعتاً دیدگاه‌های شیخ و شیوه بحث ایشان تأثیر بسیاری بر فهم فقیهان معاصر از این نظریه داشته است. ایشان این بحث را به‌گونه‌ای که فقها ذیل «فقه الدوله» یا «احکام السلطانیه» طرح می‌کنند، طرح نکرده و قالب و ادبیات خاصی برای این بحث برگزیده است. این نوشتار در پی این است که اثبات کند ادبیات مبهم و دسته‌بندی غیرمعمول شیخ انصاری از این بحث سبب اختلاف نظر گسترده در فهم مراد شیخ از این بحث می‌شود که برخی از فقها، کلام شیخ را به ولایت مطلقه فقیه حمل می‌کنند و برخی دیگر ایشان را نافی ولایت مطلقه فقیه می‌دانند. از سویی پذیرش این دسته‌بندی و چارچوب برای طرح این مسئله سبب نوعی به‌هم‌ریختگی، اجمال و نابسامانی در طرح مطالب فقه سیاسی در حوزه‌های علمیه شده است. در این نوشتار تلاش شده با بررسی تطبیقی آرای شارحان مکاسب، اختلاف نظرهای در این مباحث شناسایی و ریشه‌یابی شوند و تأثیر بحث‌های شیخ انصاری بر درک خاص بعضی از بزرگان فقه و اصول از ولایت فقیه واکاوی شود. واژگان کلیدی: ولایت فقیه، ولایت اذنی، ولایت استقلالی، ولایت عامه، ولایت الفقیه فی المکاسب.

فقه و اجتهاد / تحلیلی بر معضله «ولایت اذنی» در مکاسب شیخ انصاری...

مقدمه

ولایت فقیه محور اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت است و با ارتباط وثیقی که بین این نظریه و نظام کلامی شیعه وجود دارد، مبنا و اساس شکل‌گیری انقلاب و جمهوری اسلامی ایران قلمداد می‌شود. این بحث فقهی که دارای ابعاد عمیق کلامی است، متأسفانه در فضای حوزه‌های علمیه چندان که باید بسط نیافته و ابعاد گوناگونی آن منقح نشده است. به‌ویژه بخشی از حوزه‌های علمیه همچنان با رویکرد خاص «سیاست‌گریزی» از ورود و تعمق در مباحث فقه سیاسی پرهیز می‌کنند و اصولاً به این بحث مهم در فقه نمی‌پردازند؛ از این رو حداکثر این مباحث را به همان اجمال سنتی در حد حاشیه بر مطالب شیخ انصاری بیان می‌کنند. اما این بیان اجمالی از جایگاه حکومت و احکام اساسی آن، ادبیاتی مبهم، مغلق و اختلافی داشته و در چارچوب قابل قبولی عرضه نشده است؛ برای نمونه بزرگانی چون امام خمینی و صاحب جواهر ولایت فقیه را از بدیهیات فقهی دانسته و بسیاری از بزرگان از جمله محقق کرکی و نراقی آن را اجماعی دانسته‌اند. این ادعای بداهت در حالی است که فقیهان بزرگی در حوزه چون آیت‌الله خویی، آقاضیاء و خوانساری در طرف مقابل، منکر چنین ولایتی هستند و از قضا برعکس مدعی‌اند نظر مشهور عدم ولایت است. یا تحقیق در الفاظی چون «امور عامه» «امور حسبیه»، «ولایت مطلقه»، «ولایت استقلالی» و «ولایت ادنی» نشان می‌دهد این الفاظ مطلقاً معنای اصطلاحی متفق‌علیه و واحدی نداشتند و هر فقیهی تلقی خاصی از این واژگان دارد. چه‌بسا فقیهی نظر فقیه دیگری را با چندین دلیل رد می‌کند؛ درحالی‌که اصلاً مقصود او را درست متوجه نشده است. تفاسیر علما از نظرات فقهای معاصر پرتناقض است و هر دسته از شاگردان این فقهای بزرگ نظریه خاصی درباره آرای سیاسی استاد خویش بیان می‌کند؛ به‌گونه‌ای که نظریه بزرگانی چون «شیخ انصاری»، «آخوند خراسانی»، «نائینی» و حتی «آقای خویی»، «شهید صدر» و... نوعاً اختلافی است و هر جریان تعریف خاصی از نظرات این بزرگان دارند. این امر مطلقاً زینده فقه فحیم، پویا و کارآمد شیعه نبوده و نیست. به‌رغم وجود آثار قلمی این بزرگان، چنین اختلاف‌نظرهایی در آرای آنان واقعاً غریب است. بی‌گمان تنقیح روشن بحث، طرح

همه ابعاد یک مسئله و توضیح شفاف اصطلاحات می‌تواند از چنین اتفاقاتی جلوگیری کند. به نظر می‌رسد با توجه به جایگاه شیخ انصاری در این بحث، یکی از علل اصلی این اختلافات، ادبیات و شیوه طرح این بحث در کتاب مکاسب باشد؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، شاید بتوان بحث ولایت فقیه در کتاب مکاسب شیخ انصاری مهم‌ترین متن و محور اصلی بحث‌های فقه سیاسی معاصر و چارچوب‌بخش به این نظرات قلمداد کرد. اصطلاحات، شیوه طرح بحث و حتی بسیاری از نظرات ایشان مورد قبول بسیاری از فقها و شارحان مکاسب شده است و البته هر فقهی با رویکرد خاص خویش مقصود شیخ را درک کرده است. در این نوشتار سعی شده با نگاهی تطبیقی و تحلیلی، دیدگاه شیخ انصاری و شارحان مکاسب بررسی شود و ریشه‌های این اختلاف‌نظرها واکاوی شود و از سویی چارچوب خاص بحث شیخ بررسی شود و آثار آن بر درک علما از فقه سیاسی مورد بحث قرار گیرد.

الف) تاریخچه فقه سیاسی و جایگاه بحث ولایت فقیه شیخ انصاری در آن

حکومت و احکام آن یکی از ابواب فقه است و از دیرباز اهل سنت با نگاشتن کتاب‌های «فقه الخلافه، احکام السلطانیه و...» هرچند به صورت محدود به آن پرداخته‌اند. در فضای شیعه از سویی به خاطر مبنای خاص کلامی شیعه در این باب و اختصاص حکومت به امام معصوم علیه السلام، و انتظار قریب‌الوقوع ظهور امام عصر علیه السلام و از سویی در اقلیت قرار داشتن شیعیان دوازده‌امامی و نوبد یک سرزمین خاص برای تشیع و طرح حکومت شیعی برای آن، برای چندین قرن هیچ‌گاه به صورت مبسوط بحث‌های فقه سیاسی به صورت تفصیلی مطرح نشده و طبیعتاً اثر مستقل خاصی یا باب خاص فقهی در آن نگاشته نشد؛ بلکه در میان مسائل عام حکومتی، به صورت اجمالی و اشاره‌ای، نیابت عامه فقها از جانب امام عصر علیه السلام، به عنوان مسئله‌ای مشهور یا حتی اجماعی مطرح شده بود.

در عصر صفویه با شکل‌گیری ایران جدید با مذهب رسمی شیعه، رسماً سؤال جایگاه حکومت و مشروعیت آن به عنوان یک سؤال جدی در عرصه فقه شیعه مطرح شد. نخستین فقهی که به صورت رسمی به این باب پرداخته و هرچند به صورت مختصر در آن اظهار نظر کرده، مرحوم محقق کرکی بوده است. ایشان با طرح نیابت عامه فقها و

اجماعی دانستن ولایت مطلقه فقیه، این بحث را رسماً طرح کرد. (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۲)؛ اما به خاطر نبود جایگاه اجتماعی عالمان شیعه به ویژه رویکرد عمومی صوفی مسلکانه حکومت و جامعه و رویه اخباری مسلکانه حاکم بر حوزه در دوره های بعد هیچ گاه این بحث به صورت مبسوط طرح نشد و طبیعتاً زمینه اجتماعی برای تحقق نیافت. در نتیجه به رغم وجود این نظریه و بحث های حاشیه ای آن در مسائل حکومتی چون «وجوب عینی نماز جمعه، اراضی خراجیه و...» هیچ اثر مستقلی در فقه سیاسی مانند «احکام السلطانیه ها و فقه الدوله» نگاشته نشد و همچنان همان مباحث پراکنده در ابواب اجتماعی سیاسی فقه، با اندکی تفصیل بیشتر مطرح شدند.

کم رونق شدن تصوف، شکست اخباریان و روی کار آمدن قاجاریه که فاقد جایگاه صوفیانه صفویه بودند، سبب حضور گسترده تر و مستقل علما در جامعه شد. وقوع جنگ های ایران و روس و اعلامیه ها و رسائل جهادیه سبب گسترش طرح مسائل فقه سیاسی در جامعه شد. تا اینکه مرحوم نراقی در کتاب *عوائد الایام* برای نخستین بار بحث ولایت فقیه را به عنوان یک قاعده فقهی مطرح کرده و حدود پنجاه صفحه در موضوع احکام و وظایف فقیه، مباحثی مطرح کرد (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۲۹). ایشان در این بخش از کتاب خویش با ادبیات فقهی محکم، روشن، قاطع و آمیخته با نظام کلامی شیعه، حکومت را در عصر غیبت از آن فقها دانست. هر چند بحث ایشان موجب رونق بحث سیاست و ولایت در فقه شد؛ اما باز این بحث کماکان یک بحث فرعی در مباحث پراکنده فقه باقی ماند. نکته مهم در این بحث این است که ایشان این بحث را با موضوع «فقه السیاسه» یا «فقه الولایه»، آن گونه که شایسته این بحث است، مطرح نکرد؛ به این صورت که مباحث حکومتی را فارغ از آنکه چه کسی متصدی آن باشد، مطرح کرده و در ذیل آن متصدی آن را بیان می کند؛ بلکه محور بحث ایشان وظایف فقیه و احکام آن است و اگر فقیه چنین وظیفه ای نداشت، ایشان هیچ اشاره ای به حکومت و وظایف آن و متصدی آن نمی کرد. همان گونه که مباحث بسیاری از فقهای پس از ایشان که قائل به ولایت فقیه نیستند، این گونه است. شیخ انصاری در بحث مکاسب و به مناسب شروط متعاقدين به بحث ولایت بر محجوران رسیده و به مناسبت این بحث، بحث ولایت فقیه را به عنوان ولایت حاکم

به صورت نسبتاً مبسوط مطرح کرد. هرچند بحث ایشان نیز همچنان به موضوع خاص مسئله سیاست نپرداخته؛ بلکه به صورت ضمنی به آن می‌پرداخت؛ ولی این بار یک تحول جدی در فضای حوزه ایجاد کرد؛ زیرا از سویی جایگاه شیخ انصاری در حوزه بسیار بالاتر بود و از سویی کتاب مکاسب به‌زودی به کتاب درسی در حوزه تبدیل شد و بحث ولایت فقیه رسماً جزو متون درسی حوزه قرار گرفت. طبیعتاً بسیاری از شارحان مکاسب و استادان به‌ناچار درباره آن بحث و اظهارنظر کردند. همین امر سبب گسترده شدن این بحث در فضای حوزه شد. هرچند همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، ادبیات مغلق و پیچیده شیخ انصاری و طرح این بحث در قالب دو اصطلاح نسبتاً نامأنوس «ولایت استقلال» و «ولایت اذنی» سبب برداشت‌های مختلف از کلام ایشان شد و سبب شکل‌گیری اختلاف‌نظر بسیار در این باب شد. البته نکته مهم در این باب این است که قالب بحث شیخ انصاری به صورت کامل پذیرفته شده و نوع فقه‌های بزرگوار پس از ایشان بحث ولایت فقیه را در قالب «ولایت استقلال» و «ولایت اذنی» مطرح کردند. هرچند شمار اندکی از بزرگان از جمله مرحوم نائینی و امام خمینی به‌رغم طرح این بحث در حاشیه مکاسب، چارچوب طرح بحث را تغییر دادند. مرحوم نائینی وظایف گوناگون فقیه را با نگاه حکومتی به سه دسته وظایف مفتی، وظایف قاضی و وظایف والی تقسیم کرد و سپس به تفصیل درباره آنها بحث کرد (نائینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۳۳۵).

تا اینکه در عصر مشروطه، بار دیگر بحث فقه سیاسی از زاویه نگاه مشروعیت اساس مشروطه مطرح شده و رساله‌های بسیاری از جمله رساله قویم «تنبيه الامه» را مرحوم نائینی نگاشته است. اختلاف نظر شدید علما درباره مشروطه و چگونگی مشروعیت آن سبب تعمیق هرچه بیشتر مباحث فقه سیاسی در فضای حوزه شد. اما متأسفانه این رساله‌ها به صورت خاص به بحث مشروطه پرداخته و بحث اساس مشروعیت نظام سیاسی کماکان به صورت ضمنی در آنها مطرح می‌شد. با فروکش کردن غائله مشروطیت و شکست فاجعه‌بار حامیان این نظریه و تمایل حوزه علمیة نجف به سوی جریان مخالف ورود عالمان در سیاست، سبب کاهش شدید مباحث سیاسی و طبیعتاً نوعی کناره‌گیری عالمان از سیاست شد. هرچند آیت‌الله بروجردی در این دوران در فضای قم به ولایت مطلقه فقیه قائل بودند؛ اما عملاً حوزه‌های علمیه چندان به صورت گسترده وارد سیاست و مباحث

سیاسی نشد و به همان حاشیه‌ها بر کتاب مکاسب بسنده کردند.

قیام امام خمینی و طرح بحث ولایت فقیه در ذیل بحث مکاسب و کتاب البیع توسط ایشان و سپس انقلاب اسلامی ایران سبب تحولی جدی در این باب شده و در این دوران، نخستین کتاب‌های مستقل در باب فقه الدوله و فقه سیاسی نگاشته شد. اما باز همچنان در روند دروس عمومی حوزه، بحث ولایت فقیه شیخ انصاری محور بحث‌های فقهی عالمان بزرگ در فضای حوزه بوده و هنوز مبسوط‌ترین بحثی که در فضای حوزه توسط نوع طلبه‌ها خوانده می‌شود، بحث ولایت فقیه مکاسب شیخ انصاری است؛ از این رو این بحث را باید مهم‌ترین بحث مبسوط فقه سیاسی در فضای حوزه دانست که طبیعتاً در چارچوب بخشی به اندیشه سیاسی طلاب و حوزه‌های علمی تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته و دارد.

اختلاف نظر غیر معمول در فهم مقصود شیخ انصاری

با وجود تمام عظمت شیخ انصاری و جایگاه والای کتاب مکاسب ایشان، بحث ولایت فقیه در این کتاب به گونه‌ای سامان یافته که معرکه‌الآراء شده و در مقصود کلام شیخ بین استادان و شارحان مکاسب اختلاف نظر جدی ایجاد شده است؛ به گونه‌ای که شاید بتوان گفت کمتر بحثی در مکاسب دچار چنین اختلاف نظر گسترده‌ای شده است. در حالی که بخش اعظم شارحان مکاسب و فقهای بزرگ شیخ انصاری را در کتاب مکاسب مخالف ولایت عامه فقیه می‌دانند. چندین نفر از استادان بزرگ و شارحان مکاسب نیز نظریه شیخ انصاری را عمومیت ولایت فقیه عنوان کرده‌اند. آیت‌الله نائینی (نائینی ۱۴۱۳ق، ص ۳۳۷)، مکارم شیرازی (مکارم، ۱۴۲۵ق، ص ۴۱۶) و طاهری خرم‌آبادی (طاهری خرم‌آبادی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۳) و... معتقدند شیخ انصاری در مکاسب قائل به ولایت مطلقه است و این غیر از اختلاف نظرهای خرد در این میانه است که هر فقهی برداشت خاصی از کلام ایشان دارد که در ادامه خواهد آمد.

ب) مروری بر تحلیل شارحان از نظریه شیخ انصاری در مکاسب

شیخ انصاری بحث ولایت فقیه را در قالب ولایت استقلالی و لزوم اذن طرح کرده است. بر خلاف مباحث دیگر که نوعاً شیخ انصاری به تشقیق شقوق و تقسیم‌بندی

مفصل و به‌ویژه ضرب و تقسیم احتمالات گوناگون در موضوع بحث می‌پردازد. در این بحث او نخست اقسام ولایت قابل تصور و مطرح شده را بیان نکرده و احکام مختلف آن را بیان نمی‌کند؛ بلکه فقط یک نوع ولایت «ولایت استقلالی» را نام برده و اجمالاً تعریف می‌کند و در ادامه با تغییر مسئله و مکلف به تکلیف مردم می‌پردازد. گویی ایشان می‌خواهد دو مسئله از تکالیف فقها و تکالیف مردم را بیان کند. در این بحث، ابتدا به صورت مقدمه، یک بحث اعتقادی - فقهی درباره ولایت ائمه علیهم‌السلام مطرح شده و از شأن ولایت ائمه علیهم‌السلام بحث می‌شود و در مقابل، تکلیف مردم در برابر ائمه علیهم‌السلام مورد بحث قرار گرفته است. شیخ در ادامه وارد اصل بحث شده و تکلیف فقها را در ذیل ولایت استقلالیه مطرح کرده و آن را با بیان ضرب‌المثل مشهور «دون اثباته خرط القتاد» با تأکید بسیار مردود اعلام می‌کند. اما در برابر این رد ولایت استقلالی فقیهان، مردم را در برابر فقها مسئول می‌داند و قائل به لزوم اذن گرفتن آنان از فقها در امور عامه و امور مشکوکه می‌شود. بعضی از شارحان مکاسب در تحلیل «لزوم اذن گرفتن مردم» آن را ملازم یک نوع ولایت برای فقها دانسته و آن را «ولایت اذنی» می‌نامند (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۷۷ و ۱۳۴). برای سهولت بحث، در این نوشتار، این اصطلاح فقها، استفاده می‌شود و تأکید می‌شود که شیخ انصاری چنین اصطلاحی را به کار نبرده است.

۱. تصویر رابطه ولایت اذنی و استقلالی

شیخ انصاری در بحث ولایت استقلالی به اجمال این نوع ولایت را تعریف می‌کند. اما در مورد ولایت اذنی سکوت کرده و نه آن را تعریف می‌کند و نه برای آن نام خاصی قرار می‌دهد. اما با توجه به موارد لزوم اذن و موارد ولایت استقلالی به رابطه این دو توجه می‌کند و آن را عام و خاص من وجه تصویر می‌کند.

«الولاية تتصور علی وجهین:

الاول: استقلال الولی بالتصرف مع قطع النظر عن كون تصرف غیره منوطاً بإذنه أو غیر منوط به، ومرجع هذا إلى كون نظره سبباً فی جواز تصرفه.

الثانی: عدم استقلال غیره بالتصرف، وكون تصرف الغير منوطاً بإذنه وإن لم یکن

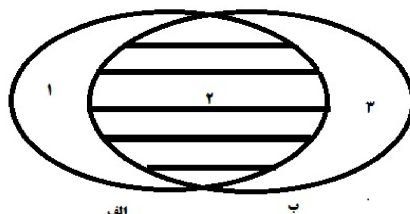
هو مستقلاً بالتصرف» (الانصاری، ۱۴۱۵ق «ب»، ج ۳، ص ۵۴۶).

الف) ولایت استقلالی: یعنی مستقلاً تصرف کند و اشاره به جایی است که فقیه بتواند مستقلاً تصرف کند.

ب) لزوم اذن (ولایت اذنی): یعنی غیر فقیه اگر بخواهد تصرف کند، باید از فقیه اذن بگیرد.

با توجه به رابطه عموم من وجه بودن موارد آنها، سه قسمت به وجود می آید: استقلالی تنها یعنی مواردی که فقیه می تواند مستقلاً تصرف کند و غیر فقیه نیز یا لازم نیست (شهیدی، ۱۳۷۵ق، ج ۲، ص ۳۲۶؛ قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۷۰) یا نمی تواند (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۴) اذن بگیرد؛ مانند قضاوت که غیر فقیه نمی تواند اذن بگیرد. یا تصرفات در امور شخصیه بر فرض قائل بودن به ولایت جامع برای فقیه که در این موارد لازم نیست دیگران از فقیه اذن بگیرند.

استقلالی - اذنی: فقیه می تواند مستقلاً تصرف کند؛ اما دیگران نیز اگر خواستند تصرف کنند، باید اذن بگیرند؛ همانند حفظ مال یتیم. اذنی تنها: هرکدام بخواهند تصرف کنند، حتماً باید از طرف مقابل اذن بگیرند، مثل تقاص.



واضح است که در ولایت استقلالی، ولی خود بر این امور ولایت دارد و طبیعتاً اگر از لحاظ شرعی بتواند آن را به دیگران واگذار کند، حق واگذاری آن هم بخشی از ولایت استقلالی است. در واقع ولایت بر اذن، بخشی از ولایت استقلالی است؛ مثلاً همان گونه که خود فقیه حق دارد موقوفه را اداره کند، می تواند اداره آن را به دیگری واگذارد و برای آن متولی نصب کند. پس در همه ولایت های استقلالی، ولایت بر اذن نیز وجود دارد. (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۳۲۷).

اما ولایت بر اذن بدون ولایت استقلالی یا به تعبیر مشهور «ولایت غیر استقلالی» طبیعتاً حق محدودتری است و فقط در تصرفات مشروع دیگران که نیازمند نظارت

است، قابل تصویر است؛ مانند ولایت بر اذن در ازدواج دختر باکره برای پدر (موسوی خلیلی، ۱۴۲۵ق، ص ۶۲۳).

۲. مقصود شیخ انصاری از ولایت استقلالی

مقصود شیخ انصاری از ولایت استقلالی، «السلطنة على أموال الناس و أنفسهم» یا همان «ولایت جامع بر اموال و انفس» است. (انصاری، ۱۴۱۵ق «ب»، ج ۳، ص ۵۵۳). چنین مقامی را شیخ برای امامان معصوم علیهم السلام ثابت دانسته؛ اما اکیداً آن را برای فقها نفی می‌کند. این سطح از ولایت، یک ولایت حداکثری است که برداشت علما از این سطح از ولایت نیز درخور توجه است. فقهای بزرگوار سه مرتبه و سه سطح از این سنخ ولایت را مطرح کرده و مقصود از ولایت استقلالی را این رتبه از ولایت دانسته‌اند. این مراتب عبارت‌اند از:

ولایت جامع مالکانه: اینکه فردی مانند خدای متعال بر جان و مال مولی‌علیه ولایت و سلطه مالکانه داشته باشد و بتواند هر کاری با او انجام دهد؛ حتی ملزم به رعایت احکام شرع هم در مورد او نباشد. مانند اینکه هرگاه بخواهد، او را بکشد یا بدون رعایت احکام شرعی، یک زن را به ازدواج یک شخص درآورد و... شیخ عبدالکریم حائری با تکیه بر بعضی تصرفات ولایی اهل بیت علیهم السلام مانند: امر بعضی از اصحاب به ورود در تنور آتش یا امر حیوانی چون شیر به خوردن یک فرد، این مقام را برای اهل بیت علیهم السلام قائل می‌شود و تلویحاً مقصود شیخ انصاری از ولایت استقلالی را این نحوه از ولایت می‌داند. (اراکي، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۹).

ولایت جامع مالکانه در حیطه شرع: ولی مجاز باشد هر تصرفی را در چارچوب احکام شرع انجام دهد، همان‌گونه که مالک یک مال چنین اختیاری داشته باشد؛ مثلاً مال هر کسی را که خواست، به دیگری ببخشد یا همسر هر کسی را که خواست، طلاق بدهد و به عقد دیگری درآورد و مراعات مصلحت شخص فرد یا نوع جامعه نیز لازم نباشد (موسوی خلیلی، ۱۴۲۵ق، ص ۳۵۱).

ولایت جامع مالکانه در حیطه شرع و مصلحت: یعنی مانند پدر که بر فرزند صغیر خود ولایت دارد بتواند - چارچوب شرع - هر کاری که برای او مصلحت باشد انجام بدهد؛ مثلاً، شخصی که همسر نالایقی برگزیده، بدون رضایت او، همسرش را

طلاق دهد و همسر لایق او را بدون اذن او به عقدش درآورد یا اموال مردم را در راهی که مصلحت آنان است - بدون رضایت آنان - مصرف کند و... . مرحوم آخوند مقصود شیخ از ولایت استقلالی را این سنخ از ولایت دانسته و از آن به «ولایت بر امور جزئیة» تعبیر کرده است (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۳). و البته جالب اینجاست که مرحوم آخوند حتی این نوع ولایت را برای اهل بیت علیهم السلام هم قائل نیست (همان). فارغ از مقصود واقعی شیخ انصاری از میزان حداکثری این ولایت، مهم این است که این سه سطح از ولایت، ارتباطی با ولایت سیاسی ندارند؛ زیرا ولایت سیاسی در رتبه بعد از اینها بوده و فقط در امور عامه و با شرط مشروعیت و مصلحت است.

۳. ابهام در ولایت اذنی و علل آن

هرچند در بحث ولایت استقلالی اختلاف نظر اندکی بین شارحان وجود دارد؛ اما این اختلافات در بحث ولایت اذنی به صورت غریبی زیاد می شود. پیش از وارد شدن در بحث نظرات مختلف، نخست ریشه این اختلافات را بررسی می کنیم و چرایی اختلافی بودن این مباحث شیخ انصاری واکاوی می شود:

در هنگام طرح یک بحث سعی می شود یک مفهوم به صورت دقیق تقسیم شود و تا حد امکان اقسام جامع و قسیم هم باشند. شیخ انصاری با عدم تفکیک بین اقسام و مراتب مختلف ولایت و طرح فقط یک نوع از ولایت عملاً بخش کوچکی از بحث را مطرح کرده، بقیه آن را به اجمال رها می کند.

وقتی دو مفهوم عام من وجه هستند و یکی از طرفین با جدیت تمام نفی می شود و طرف مقابل اثبات می شود، تکلیف بخش مشترک باید جداگانه مشخص شود؛ به ویژه اگر این بخش مشترک خود دارای چندین قسم باشد. نبود تصریح در مورد حکم بخش مشترک به نقطه کوری در این بحث تبدیل شده است. بسیاری از محشین به تبع ولایت استقلالیه، ولایت فقیه را بر تمامی بخش مشترک نفی کرده و در مقابل، بعضی از ایشان کل یا بخش هایی از آن را به تبع ولایت اذنیه اثبات کرده اند.

استفاده از مفاهیم کژتاب یا لغزنده: شیخ انصاری با به کاربردن دو واژه پرکاربرد در ادبیات فقهی، «استقلالی» و «اذن» و تعریف دقیق نکردن آنها و از سویی کاربرد آنان در مصادیق نامتعارف، عملاً این بحث را بیش از پیش مغلق می کند.

با وجود ناظر بودن مباحث شیخ انصاری بر مباحث مطرح در حوزه‌های علمیّه آن روز، شیخ در این بحث به تفصیل به این نظرات نپرداخته و مشخص نیست با این ادبیات، نظرات کدام عالم را رد می‌کند و کدام یک را اثبات می‌کند.

نبود توضیح در مبنای ولایت استقلالی و اذنی: در معاملات، هر حقی جهت خاصی دارد و بر مبنای خاصی اعمال می‌شود؛ مثلاً شخص مجاز به تصرف در یک مال مالک یا جانشینان او یا قاضی و یا حاکم است؛ یعنی جایگاه صاحب حق کاملاً مشخص است. متأسفانه شیخ انصاری و به تبع ایشان بسیاری از شارحان جایگاه حقوقی فقیه را در این بحث به صورت مشخص مطرح نمی‌کنند. درواقع بحث مطلقاً نظام‌مند و درست طرح نمی‌شود.

از همه مشکل‌زاتر این است که شیخ انصاری در بخش اول، تمام ادله دال بر ولایت استقلالی را رد می‌کند و به صورت جزمی حداکثر دلالت آنها را اثبات وظیفه تبلیغ احکام برای فقها می‌داند و در بخش دوم، نظریه وظیفه انحصاری تبلیغ فقها را با همین ادله رد می‌نماید و ولایت اذنیّه مطلقه برای آنها اثبات می‌کند. بعضی از شارحان از جمله مرحوم ایروانی به روشنی به این بخش اشاره کرده و چنین تفصیلی را باطل عنوان کرده و نظرات شیخ را در آن متهافت و مضطرب می‌دانند (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۶).

ابهام در شکل کلی بحث: شیخ انصاری مشخص نیست که می‌خواهد مانند مرحوم نراقی قاعده فقهی بیان کند یا وظایف فقیه را بیان کند. این بحث در ادامه به صورت مبسوط طرح می‌شود.

۴. مشهورترین تفاسیر از «ولایت اذنی» شیخ انصاری

شیخ انصاری لزوم اذن (ولایت اذنی) را در برابر ولایت استقلالی مطرح می‌کند و با نفی، آن ولایت اذنیّه را اثبات می‌نماید؛ اما بیان شد ولایت استقلالی یک ولایت عام است که شامل امور جزئی شخصی، امور عمومی خرد و امور عامه و امور دینی می‌شود و همان‌گونه که خود شیخ تصریح داشت، این امور با ولایت اذنی نقاط اشتراک بسیاری دارد. اکنون نفی ولایت استقلالی تا چه میزان از ولایت اذنیّه را نیز شامل می‌شود. با توجه به این میزان مشترکات، چندین نظریه وجود دارد.

۱. ولایت غیراستقلالی در امور حسبیه (نظارت محدود)

در این نظریه با تکیه بر نفی ولایت استقلالی، تمامی ولایت‌های استقلالی از فقیه سلب شده و ولایت اذنی، به ولایت غیراستقلالی معنا شده است. در نتیجه ولایت اذنی فقط در اموری است که فقیه باید به دیگران اجازه بدهد؛ یعنی فقیه حق ندارد به صورت مستقل در هیچ امری وارد شود و اصطلاحاً بر هیچ امری ولایت ندارد؛ بلکه فقط باید بر بعضی از امور نظارت داشته باشد و این امور با اذن او توسط دیگران انجام شوند. در طرف مقابل، این حق نظارت فقط در امور حسبیه خرد برای او وجود دارد و در این امور است که مردم باید از او اذن بگیرند. البته فقیه قاعداً نمی‌تواند به خودش اذن بدهد؛ زیرا در این صورت ولایت او مستقل می‌شود؛ بلکه این مردم هستند که باید یک فقیه را به عنوان ناظر و به عنوان شرط صحت و مشروعیت تصرفات در هنگام تصرفات در امور حسبیه خرد داشته باشند. این امر به این معناست که امور عام، حکومتی کلاً از ولایت فقیه خارج است و البته نوعاً تکلیف آنها مشخص نمی‌شود. آیا این امور به سلاطین واگذار شده یا به عدول مؤمنان یا...؟

در این نظریه، افزون بر واژه نفی «استقلال» و «اذن» که از آنها «غیراستقلالی بودن» فهمیده می‌شود، در سخنان شیخ انصاری در تعریف کلمه ولایت استقلالی از واژه «سبب» و برای اذن از کلمه «شرط» استفاده شده است (مرجع هذا [استقلالی] الی کون نظره سبباً فی جواز تصرفه... [اذنی] مرجع کون نظره شرطاً الی آخره). در ادبیات مرسوم حوزه‌ها، سبب به معنای علت است و نوع محشین نیز ولایت استقلالی را به این معنا گرفته‌اند که «نظر ولی علت تامه برای جواز عمل است» (شیرازی، بی‌تا، ص ۱۶۸) و نیاز به هیچ چیز دیگری از جمله شروط اضافه نیست. در مقابل «علت»، «شرط» قرار گرفته که بخش کوچک علت تامه است. این محشین از این سخنان شیخ انصاری نتیجه گرفته‌اند که در ولایت اذنی، درواقع ولایت با دیگران است و فقیه فقط در حد شرط و مشروعیت‌دهنده و شبیه به ناظر است. در یک پروژه، علت اصلی انجام پروژه، گروه عامل است و ناظران فقط بر حسن انجام عمل نظارت می‌کنند. مرحوم شهیدی این نظریه را پذیرفته است (شهیدی، ۱۳۷۵ق،

ص ۳۲۶). آقای موسوی خلخالی در بحث ولایت اذنی، همین معنا را به کار برده و محدوده آن را امور حسبیه عنوان می‌کند: «و فی هذه الصورة تكون ولايتهم ولاية غير استقلالية ويعبر عنها بولاية الاذن» (همو: ص ۳۵۵) و «ولاية الفقيه في الاذن (النظارة والإشراف على الأمور الاجتماعية)» (موسوی خلخالی، ۱۴۲۵ق، ص ۶۲۳). سید محمد شیرازی نیز این معنا را از کلام شیخ برداشت کرده است (شیرازی، بی‌تا، ص ۱۶۹). ظاهر عبارت آقای اراکی به نقل از حاج شیخ عبدالکریم حائری (اراکي، ۱۴۱۵ق، ص ۲۰). این است که ایشان هم همین معنا را از کلام شیخ فهمیده‌اند. در همین راستا بسیاری از بزرگان به شیخ اشکال کرده‌اند که چرا بعضی از موارد ولایت استقلالی را تحت ولایت اذنی (غیراستقلالی) قرار داده است. آخوند خراسانی (خراسانی، ۱۴۱۶ق، ص ۹۳)، نائینی (نائینی، ۱۳۷۳ق، ص ۳۲۷)، مرحوم اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۷۸)، مرحوم ایروانی (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۴) و آقای جزائری مروج (جزائری، ۱۴۱۶ق، صص ۱۳۰ و ۱۵۴) این نقد را به شیخ انصاری وارد دانسته‌اند.

البته این تفسیر مخالف با شهرت عظیمه در حد اجماع علمای شیعه بر ولایت فقها بر امور حسبیه به صورت استقلالی است و با نظرات شیخ انصاری در آثار دیگر او که قائل به ولایت عامه است، کاملاً مخالف است و حتی با سخنان دیگر شیخ انصاری در همین کتاب که إذن را به معنای توکیل، استنباه، نصب قیم و... معنا می‌کند، در تضاد است؛ زیرا این تصرفات همگی تصرفات استقلالی‌اند و شیخ آنها را اثبات می‌کند.

۲. ولایت استقلالی در امور حسبه خرد

این محشین با توجه به نقدهای بالا، نفی ولایت استقلالی را به معنای نفی همه مراتب ولایت استقلالی معنا نکرده‌اند؛ بلکه این نفی را فقط به رتبه ولایت بر امور جزئی و شخصی و رتبه ولایت عامه بر امور حکومتی اختصاص داده و نفی آنها را ملازم با پذیرش نظریه ولایت بر امور حسبیه معنا کرده‌اند. طبق یک تفسیر از مرحوم آخوند خراسانی، ایشان این نظریه را پذیرفته و بسیاری از بزرگان نسل بعد از جمله مرحوم آقاضیاء ایروانی (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۵۷)، مرحوم اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۳۸۸) و مرحوم مامقانی (مامقانی، ۱۳۱۶ق، ج ۳، ص ۴۱۷) نیز همین دیدگاه

را دارند. هرچند ظاهر عبارات مرحوم آخوند ممکن است این چنین باشد؛ اما این نظر با سخنان دیگر آخوند خراسانی در تضاد است و بسیاری از بزرگان آخوند را قائل به ولایت مطلقه می‌دانند. در نسل‌های متأخر، محقق خویی، کلاتر (کلاتر، ۱۴۱۰ق، ص ۳۲۷) و طباطبایی قمی (قمی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۷۰) نیز این تفسیر را از کلام شیخ بیان کرده‌اند. البته باید توجه داشت نوع این بزرگواران با صراحت، مطالب خویش را بیان نمی‌کنند؛ بلکه نوعاً ولایت عامه را رد می‌کنند و در بحث روایات یا اصل عملی لزوم ارجاع این امور را به فقیه ثابت می‌دانند. از سویی نوعاً با صراحت، تکلیف حکومت و امور عامه را مشخص نمی‌کنند و به صراحت آنها را به مردم واگذار شده معرفی نمی‌کنند. در نتیجه نظریه سیاسی آنان واقعاً نامشخص است.

۳. ولایت استقلالی در امور حسبیه و غیراستقلالی در امور عامه

با توجه به عبارات شیخ انصاری در لزوم اذن گرفتن جامعه از فقیه در اموری که عرفاً به رئیس رجوع می‌کنند، این بزرگواران این اذن را به معنای ولایت غیراستقلالی فقیه در این عرصه معنا کرده‌اند؛ در نتیجه مردم در امور حکومتی باید از فقیه اذن بگیرند؛ نه اینکه فقیه ولی استقلالی بر جامعه باشد. این نظریه به صراحت در میان شارحان وجود ندارد.

۴. ولایت استقلالی فقیه بر جامعه

این نظریه مدعی است مقصود شیخ انصاری از ولایت اذنیه، همان ولایت استقلالی عامه است؛ زیرا:

اولاً عبارات شیخ انصاری در کتاب مکاسب در توضیح ولایت اذنیه، نصب فقیه به عنوان حاکمی مانند حکام ولایات در عصر معصومان علیهم‌السلام، یا نصب سلطان است که مردم باید در اموری که به رئیس یا سلطان خویش مراجعه می‌کنند، به آنها رجوع کنند: «أما وجوب الرجوع إلى الفقيه في الأمور المذكورة فیدل علیه مضافاً إلى ما يستفاد من جعله حاكماً كما في مقبولة ابن حنظلة الظاهرة في كونه كسائر الحكام المنصوبة في زمان النبي صلى الله عليه وآله والصحابة في إلزام الناس بإرجاع الأمور المذكورة إليه والانتفاء فيها إلى نظره بل المتبادر عرفاً من نصب السلطان حاكماً وجوب الرجوع في الأمور العامة المطلوبة للسلطان إليه» (انصاری، ۱۴۱۵ق «ب» ج ۳، ص ۵۵۴).

ثانیاً شیخ در تعریف ولایت اذنی تصریح کرد که این اذن می‌تواند به نحو «نصب، توکیل، استنباه و...» باشد، که به اتفاق فقها، این امور از سنخ ولایت استقلالی هستند، نه غیراستقلالی.

ثالثاً خود ایشان تأکید کرد که این ولایت استقلالی با ولایت اذنی رابطه عام من وجه دارند؛ بنابراین نباید مقصود ایشان از ولایت اذنی، ولایت غیراستقلالی باشد؛ زیرا ولایت استقلالی و غیراستقلالی رابطه تباین دارند (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۸۶). رابعاً ایشان اذن را به صراحت به معنای رجوع معنا می‌کند؛ مراجعه به رئیس، نه اجازه گرفتن از رئیس. و واضح است که مراجعه به رئیس و سلطان در امور جامعه عرفاً در قالب ولایت استقلالی است. رئیس ولیّ جامعه است، نه ناظر بر حاکم جامعه. خامساً شیخ در کتاب‌های دیگر بر خود ولایت عامه فقیه تصریح دارد و قاعده عقلایی این است که در این کتاب نظرش تغییر نکرده باشد.

«لأن المتبادر عرفاً من لفظ «الحاكم» هو المتسلط على الإطلاق، فهو نظير قول السلطان لأهل بلدة: جعلت فلاناً حاكماً عليكم، حيث يفهم منه تسلطه على الرعية في جميع ما له دخل في أوامر السلطان جزئياً أو كلياً» (انصاری، ۱۴۱۵ق «الف»، ص ۴۸؛ همو، ۱۴۱۵ق «ج»، ص ۱۴۹).

در نتیجه ولایت استقلالی که از فقیه نفی می‌شود، همان رتبه ولایت بر امور جزئی و امور شخصی افراد جامعه است؛ از این رو در این نظریه، اذن به مراجعه معنا شده و از لزوم «مراجعة مردم در اموری که به رئیس رجوع می‌کنند»، نصب فقیه به معنای رئیس استنباط شده است. فقیه نیز افرادی را به عنوان وکیل، نایب و متولی برای امور جامعه منصوب می‌کند؛ زیرا امکان ندارد رئیس جامعه بتواند همه کارهای جامعه را بالمباشره انجام دهد. مرحوم نائینی (نائینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۲۷)، آیت‌الله مکارم شیرازی (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۱۶) آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی (طاهری خرم‌آبادی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۳)، آقای شیخ محسن اراکی (اراکي، ۱۴۲۵ق، ص ۱۸۹) و... این تفسیر را از کلام ایشان پسندیده‌اند.

۵. رد قاعده اول و پذیرش قاعده دوم نراقی

در این معنا شیخ انصاری نمی‌خواهد به طور مستقیم وظیفه فقیه را توضیح دهد یا احکام و شرایط حاکم اسلامی را بیان کند، بلکه ناظر به دو قاعده کتاب عوائد الایام ۱۴۳

مرحوم نراقی بحث می‌کند و می‌خواهد دو قاعده فقهی که ایشان در آن کتاب مطرح کرده، مورد بحث قرار دهد. البته به صورت ضمنی هم به بحث محدوده ولایت فقیه می‌پردازد؛ در نتیجه ولایت استقلالی و اذنی شیخ انصاری مفهوم خاص لفظی یا اصطلاحی خاصی ندارد و نباید برای فهم دقیق کلام شیخ بر آنها تکیه کرد. این دو قاعده عبارت‌اند از:

قاعده اول: عمومیت ولایت فقیه

قاعده اول ملای نراقی این است که «کل ما کان للامام فهو للفقیه، الا ما خرج بالدلیل». نراقی با تکیه بر مفهوم اجماعی «نیابت عامه» در شیعه، عمومیت نیابت فقها را از امامان معصوم علیهم‌السلام اثبات می‌کند. مگر مواردی که دلیل خاص وجود دارد که آن ویژگی از اختصاصات امام علیه‌السلام است. کارکرد اصلی این قاعده در مواردی است که اصل مشروعیت یک تصرف مشکوک است، مانند وجوب عینی نماز جمعه در عصر غیبت و... . مشهور علما به خاطر نبود دلیل یا تعارض ادله در این موارد مشکوک، با تکیه با اصل عدم صحت و عدم ولایت، مشروعیت چنین اموری را اثبات‌پذیر ندانسته‌اند. در نتیجه فقیه هم به عنوان نایب امام معصوم علیه‌السلام، حق ورود در چنین حیطه‌هایی ندارد. اما اگر این قاعده اثبات شود، این قاعده خود دلیل برای مشروعیت این امور می‌شود، و جواز این امور نیز برای فقیه اثبات می‌شود. شیخ انصاری و اکثر فقهای شیعه با وجود پذیرش ولایت عامه فقها، چنین قاعده‌ای را نپذیرفته‌اند؛ زیرا چنین اموری به بحث حکومت در عصر غیبت و امور اجتماعی ضروری جامعه چندان ارتباطی ندارد و نوعاً امور تعبدی دینی هستند؛ از این رو قاعده اول اصولاً در پی اثبات مشروعیت امور مشکوک است، نه تعیین وظایف فقیه. البته اگر قاعده اثبات شود، حیطه اختیارات فقیه می‌تواند بسیار گسترده شود.

قاعده دوم: عمومیت لزوم اذن در امور عامه و مشروع

ملای نراقی در قاعده دوم، وظیفه جامعه را از بعد لزوم مراجعه به فقیه در امور مشروع عامه که متصدی خاص ندارد، مشخص می‌کند. برخلاف قاعده اول که کاربری آن در امور «مشکوک المشروعه» بود، موارد این قاعده در اموری است که

مشروعیت آنها با ادله دیگر اثبات شده و بحث اصلی در «تشخیص متصدی» آن است. شیخ در تعریف عام این موارد بر نبود مکلف خاص یا عمومی بودن و حکومتی بودن آنها تکیه کرده و با قاعده عام «اموری که در عرف به حاکمان ارجاع داده می‌شوند» تعریف کرده است. قاعده عام در این امور این است که اگر اذن فقیه هم ممکن نبود، بر عدول مؤمنان یا غیر آنها واجب است که آن را انجام دهند؛ مانند حفظ جان و مال ایتام، حفظ اموال موقوفه و... . نراقی تمامی این امور را از تکالیف فقیه بیان می‌کند که افراد عادی بدون اذن فقیه مجاز نیستند در آنها تصرف کنند. شیخ انصاری نیز این قاعده را پذیرفته و تأکید دارد اذن گرفتن از فقیه از باب اذن گرفتن از حاکم است؛ زیرا فقیه سلطان یا حاکم منصوب از جانب امام علیه السلام است. طبیعی است که اذن فقیه در این امور - بسته به مورد آن - متفاوت است. در بعضی از موارد چون اوقاف عامه و... باید فقیه برای آنها متولی نصب کند و درباره ایتام و مجانین و افراد بی‌سرپرست، فقیه باید برای آنها قیم نصب کند و در اموری چون خمس و سهم امام و فقیه باید آنها را به اهلش برساند. شیخ انصاری بر خلاف قاعده اول، سخت به این قاعده پایبند است و آن را با ادله نقلی و اصول عملی اثبات می‌کند. شیخ انصاری هرچند دارد حیطة اختیارات جامعه را بررسی می‌کند، در ضمن فقیه را به عنوان حاکم و سلطان معرفی می‌کند و اجازه در این امور را به فقیه می‌دهد.

بسیاری از فقهای که در چارچوب شیخ انصاری بحث کرده‌اند، همین رویکرد شیخ را دارند و بحث اصلی آنها این قواعد است. سید عبدالحسین لاری (لاری، ۱۴۱۸ق، ص ۱۴۳)، محمدتقی نجفی (رحمان ستایش، ۱۴۲۵ق، ص ۶۵۴) و سید محمد شیرازی (شیرازی، بی‌تا، ص ۱۶۹) قاعده اول نراقی را پذیرفته و نظریه شیخ انصاری را رد کرده‌اند، اما تقریباً نوع محشین قاعده اول نراقی را نپذیرفته‌اند. به‌رغم اینکه بسیاری از آنان به‌صراحت به ولایت مطلقه قائل‌اند؛ مثل مرحوم بحر العلوم در *بلغة الفقیه*، مرحوم نائینی و... . امام خمینی با تکیه بر لزوم و ضرورت حکومت و تساوی امور حکومتی در همه جوامع، فقط اختیارات حکومتی فقیه و امام عصر علیه السلام و ائمه علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را واحد می‌داند. (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ص ۶۵۲). به همین سبب ایشان به

و جوب عینی نماز جمعه، جواز جهاد ابتدایی، تزویج صغیره و... قائل نیست:

«أَنَّ مَا ثَبَتَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَ الْإِمَامِ ﷺ - مِنْ جِهَةِ وِلَايَتِهِ وَ سُلْطَتِهِ ثَابِتٌ لِلْفَقِيهِ، وَأَمَّا إِذَا ثَبِتَ لَهُمُ ﷺ وِلَايَةٌ مِنْ غَيْرِ هَذِهِ النَّاحِيَةِ فَلَا فُلُو قُلْنَا: بِأَنَّ الْمَعْصُومَ ﷺ لَهُ الْوِلَايَةُ عَلَى طَلَاقِ زَوْجَةِ الرَّجُلِ، أَوْ بَيْعِ مَالِهِ، أَوْ أَخْذِهِ مِنْهُ وَلَوْ لَمْ تَقْتَضِهِ الْمَصْلَحَةُ الْعَامَّةُ، لَمْ يَثْبُتْ ذَلِكَ لِلْفَقِيهِ» (همان).

از این رو ایشان قاعده اول نراقی را به صورت مطلق نپذیرفته و آن را مقید به قید حکومتی می‌کند. و با این قید، این قاعده بیشتر شبیه به قاعده دوم مرحوم نراقی خواهد بود؛ زیرا شیخ انصاری نیز اختیارات حکومتی عرفی را از آن فقیه می‌دانست. طبق نظر بسیاری از اعلام خود شیخ انصاری نیز چنین است؛ یعنی به‌رغم پذیرش ولایت مطلقه، قاعده فقهی نیابت نراقی را به صورت مطلق قبول ندارد. مرحوم اصفهانی نیز با همین برداشت از ادبیات شیخ انصاری، بحث را کاملاً به صورت قاعده‌ای طرح کرد، و البته هردو قاعده را به اجمال مردود دانسته است و بخش وسیعی از امور عامه را به عدول مؤمنان واگذار کرده است. (اصفهانی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۷۸).

ج) تأثیر ابهام در کلام شیخ انصاری بر فقه سیاسی معاصر شیعه

بی‌گمان شیخ انصاری و اندیشه‌های او یکی از تأثیرگذار آثار در فقه شیعه است. عظمت علمی شیخ انصاری، خاتم الفقهاء والمجتهدین نامیده شدن او به همراه درسی شدن کتاب مکاسب ایشان در حوزه‌های علمیه به مدت قریب به یکصد سال، خود برای سنگین شدن سایه فکری شیخ بر حوزه‌های علمیه کافی بود. همراه شدن این عظمت با محدود شدن مبسوط‌ترین بحث فقه سیاسی در حاشیه آثار او تأثیر اندیشه او را دوچندان کرده است. همان‌گونه که بیان شد، به‌رغم رویکرد حکومتی او به فقه سیاسی و قائل بودن او به ولایت عامه فقیه در آثار دیگر، متأسفانه ادبیات خاص و فوق‌العاده مبهم ایشان در این بحث سبب آثار غریبی بر فقه سیاسی معاصر شیعه شده است. شاید بتوان این آثار را در چند بحث خلاصه کرد:

۱. طرح نابجای فقه سیاسی و مبناشناسی نشدن نظریات آن

مسئله سیاست خود به عنوان یک مسئله پیچیده و واقعاً دشوار در همه مکاتب فکری مطرح بوده است. به‌ویژه در فضای جهان اسلام، این بحث با مباحث کلامی و

سیاسی جامعه نیز گره خورده و عملاً پیچیدگی آن را دوچندان کرده است؛ ازاین رو مباحث سیاسی نیازمند یک ورود دقیق و شفاف و جامع‌نگرانه است. هر مقامی و منصبی به‌روشنی توضیح داده شده و وظایف و شرایط تصدی آن و مبنای عمل آن به‌خوبی توضیح داده شده و به‌ویژه روابط آن با ارکان دیگر قدرت به‌خوبی بیان شود. متأسفانه بخش اعظم بحث فقه سیاست معاصر شیعه، در قالب تنگ مکاسب مطرح شده است؛ بحثی محدود با مسائلی محدود و غیرجامع.

هرچند بعضی از بزرگان چون آیت‌الله نائینی و امام خمینی با خروج از چارچوب شیخ انصاری، خود بحث فقه سیاسی را به اجمال سامان داده‌اند و وظایف فقیه را در افقی بالاتر مطرح کرده و کوشید هرکدام از وظایف فقیه را در کتاب مکاسب ریشه‌یابی نمایند و به جایگاه خویش منتسب کنند. اما معظم فقهای معاصر بحث حکومت اسلامی را در همین چارچوب عرضه کرده‌اند. در نتیجه دغدغه اصلی آنها تعیین تکلیف مباحث مکاسب در حد «شروط متعاقدين» بوده و به تبع و به صورت استطرادی به مباحث عام وظایف فقیه نه حتی فقه سیاست و مسئله حکومت پرداخته‌اند؛ ازاین رو بسیاری از این بزرگواران در مورد حکومت و ابعاد آن سکوت کرده و هیچ لزومی ندانسته‌اند تکلیف حکومت را در عصر غیبت مشخص کنند. بسیاری از آنان فقط ادله شیخ انصاری و قائلان به ولایت فقیه را رد کرده و در مقابل نظری ارائه نکرده‌اند و برای نظر بیان‌نشده خویش، دلیلی نیز نیاورده‌اند؛ زیرا مقام را جای این بحث ندیده و آن را به بحثی که هرگز منقح نکرده‌اند، واگذار نموده‌اند؛ ازاین رو امروزه یکی از معضلات فقه سیاسی شیعه ادعاهای اجماع و نقل‌های متضاد در فقه سیاسی شیعه است. یک جریان برای نمونه ولایت عامه فقیه را اجماعی می‌داند و طرف مقابل مدعی شهرت و گاه اجماع بر عدم ولایت عامه فقیه است. از اجمال سخنان این بزرگان هر کسی استنباطی می‌نماید و نظریه‌ای استخراج می‌کند. نمونه بارز آن بحث خود شیخ انصاری و سپس شاگردان او چون آخوند خراسانی است که امروزه یکی از بحث‌های پربرونق حوزه، بحث درباره نظریه سیاسی ایشان است. هرکس از دیدگاه خویش، نظری به او نسبت می‌دهد و برای آن هم هزار شاهد و اشاره از کلام این عالم بزرگوار استنباط می‌کند.

۲. الفاظ مبهم و ایجاد مغالطه مشترک لفظی

تعریف الفاظ و روشن بودن ادبیات یکی از ارکان شکوفایی و منقح شدن یک بحث است. متأسفانه شیخ انصاری با به‌کاربردن واژگانی نامأنوس و غریب در این بحث، معضلی در فقه سیاسی ایجاد کرده است که چه نظریه خودش و چه نظریه بسیاری از بزرگان فقه پس از ایشان در هاله‌ای از ابهام و اجمال قرار دارد. «ولایت استقلال»، «ولایت اذنی»، «امور عامه»، «امور حسبی»، «ولایت مطلقه»، «نیابت عامه» و... اصطلاحاتی هستند که مطلقاً در فقه سیاسی قابلیت استناد ندارند. هرکدام از این اصطلاحات چندین معنا دارند و در پایان مشخص نیست هرکدام از این بزرگواران به کدام معنا استناد می‌کنند. شاگردان یک فقیه هریک نظری را به استاد خویش نسبت داده و هرکدام نیز برای نظریه خویش چندین استدلال اقامه می‌کنند.

۳. ادبیات جدلی شیخ انصاری و تشکیک در روایات

یکی از ویژگی‌های خاص ادبیات شیخ انصاری، نوعی رفت و برگشت بین اقوال است؛ به‌گونه‌ای که ابتدا یک نظریه را مانند نظریه خویش می‌داند و با تمام توان آن را اثبات می‌کند و بعد به نقد آن می‌پردازد و ادله منکران را تقویت می‌کند. باز چون یک منتقد به ناقدان نظریه اولیه حمله و آنها را نقد می‌کند و... در سرانجام با یک «فتأمل» مستمع را در این میانه رها می‌کند. آخر الامر نظریه خود شیخ چه بود؟!

این ادبیات شیخ انصاری در بحث ولایت فقیه نیز مزید بر علت شده است. شیخ در ابتدا تمامی ادله دال بر ولایت فقها را مردود می‌داند و با جدیت مدعی می‌شود تنها وظیفه فقیهان بر اساس روایات «تبلیغ و قضا و افتا» است. در بحث ولایت اذنی همین نظریه را رد می‌کند و با همین روایات به گونه‌ای دیگر برخورد می‌کند و بعد با نقل یک استشکال در کلیت آن، بحث را رها می‌کند و به بحث بعدی می‌پردازد. خواننده کتاب باید در این لابه‌لا بگردد و سرگشته شود و نظریه شیخ را بیابد؟! ایجاد تحیر در مخاطب عملاً سبب سست شدن ظهورات می‌شود و افراد وسواس یا افرادی را که به اصول عملیه علاقه وافر دارند، از نعمت استفاده از روایات محروم می‌کند. نتیجه چنین رویکردی میل شدید بخش وسیعی از حوزه علمیه نجف به اصول عملیه در بحث ولایت فقیه است؛ زیرا همه روایات دلالتشان مخدوش است و

چاره‌ای جز اصول عملیه نیست. نتیجه چنین رویکردی، اثبات مهم‌ترین و سخت‌ترین بحث فقه، یعنی اساس حکومت با اصل عملی است؟! فارغ از نتیجه آن، افول فقه سیاسی را نشان می‌دهد. چه مسئله‌ای به چه دلیلی اثبات می‌شود؟

۴. خلط ولایت استقلالی و ولایت عامه

شاید مشکل‌سازترین بحث شیخ انصاری در این شیوه طرح بحث، فاجعه خلط نظریه مرحوم خنفر و قاعده مرحوم نراقی و نظریه ولایت عامه فقیه است. بیان شد که شیخ انصاری مشخص نمی‌کند مقصودش از این بحث، نقد کدام عالم و کدام نظریه فقهی است؛ درحالی‌که در این دوره در حوزه علمیه نجف، سه نظریه مهم و سه بحث مهم درباره ولایت فقیه وجود داشته است.

نظریه مرحوم خنفر که مدعی بوده فقیه ولایت مطلقه حتی بر امور شخصی مؤمنان دارد و در مناظره و مباحثه مشهور او با صاحب جواهر، ایشان در رد مرحوم خنفر می‌گوید اگر فقیه چنین جایگاهی دارد، من زن تو را طلاق دادم که مرحوم خنفر در پاسخ با نوعی شوخی پاسخ می‌دهد که حکم کلی ثابت است؛ مشکل این است که تو فقیه نیستی: «[قال صاحب الجواهر] إن كان الأمر كما تزعم فزوجتك طالق، فأجابه: بأن الإشكال صغروی» (موسوی خمینی، بی‌تا، ص ۵۳). ظاهراً کسی غیر از ایشان چنین دیدگاهی ندارد. هرچند ادبیات عجیب کاشف‌الغطا در رساله جهادیه به فتح‌علی شاه نیز از این چنین دیدگاهی چندان دور نیست. ایشان در این نامه می‌نویسد: «.... برای پادشاه این زمان و یگانه این دوران بنده ما که معترف است به بندگی ما و سالک است در دفع دشمنان ما... از فراهم کردن لشکر و سپاه و...» (فراهانی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴). شاه زمان که بنده است، ملت جای خود دارند.

نظریه دوم: قاعده مرحوم نراقی است که به نوعی مدعی عمومیت نیابت بوده و می‌خواسته با این عمومیت نیابت، بسیاری از مشکله‌های فقهی را حل کند و مشروعیت بسیاری از امور را اثبات نماید.

نظریه سوم: عمومیت ولایت فقیه بر امور جامعه بوده است که صاحب جواهر آن را از بدیهیات فقهی دانسته و شیخ انصاری در کتاب‌های دیگر به آن سخت معتقد است.

در چنین فضایی شیخ انصاری، با یک نقد ویرانگر و با ادبیات خطابی تاریخی «دون

اثباته خراط القطاد» نظریه مقابل خویش را ویران می‌کند. ادبیات ابهام‌آلود و اجمالی شیخ انصاری، به‌وضوح نه‌تنها نظریه مرحوم خنفر را ویران کرد؛ بلکه بخش وسیعی از نظام فقه سیاسی سنتی شیعه را نیز با آن ویران نمود. شکست عالمان اهل سیاست به‌ویژه در جریان جنگ‌های ایران و روس و از آن به‌مراتب بدتر فاجعه مشروطه، هرچه بیشتر بخش وسیعی از فقها را از سیاست و نظریاتی که فقها را در رأس سیاست قرار می‌داد، منزجر کرد. در چنین فضایی است که این سه مفهوم با هم خلط و یک‌جا مردود اعلام می‌شوند. حکومت و سیاست نیز جزئی از ولایت مطلقه امام و ولایت استقلالی می‌شود و در عصر غیبت امری ناپذیرفتنی خوانده می‌شود. امری که امام خمینی با دلتنگی و تعجب از آن یاد می‌کند که چرا فقها وظایف حاکم را از وظایف خاص امام معصوم علیه السلام تفکیک نمی‌کنند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۲۶).

نتیجه‌گیری

کتاب مکاسب شیخ انصاری را باید نقطه عطفی در تاریخ فقه سیاسی شیعه دانست. این کتاب بحث ولایت فقیه را به متون درسی حوزه‌های علمیه آورد و سبب شد بسیاری از علما به آن بپردازند. با وجود اینکه بسیاری از بزرگان معتقدند شیخ انصاری نیز قائل به ولایت مطلقه فقیه است؛ اما اولاً طرح نابجای این مسئله مهم سبب شد «کتاب السیاسه» که نیازمند کتابی مستقل بود، ذیل باب مکاسب قرار گیرد و مسئله‌ای فرعی قلمداد شود. ثانیاً ایشان با بهره‌گیری از واژگان مبهم «ولایت اذنی» و «ولایت استقلالی» و طرح مسئله در چارچوبی ناتمام، سبب نوعی آشفتگی در فهم مقصود ایشان از مطالب این بخش از کتاب مکاسب شد؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از شارحان مکاسب ایشان را مخالف ولایت مطلقه فقیه می‌دانند و اقوال مختلفی را به ایشان نسبت می‌دهند. ثالثاً هیمنه علمی ایشان سبب شد قالب و چارچوب ناتمام طرح مسئله ایشان و اصطلاحات مبهم ایشان مورد قبول بسیاری از فقهای پس از ایشان شود. این طرح مبهم سبب به هم ریختن بنیاد فهم جمعی از بزرگان حوزه نجف از سیاست، تاریخ سیاست در تشیع و درنهایت فقه سیاسی شود؛ ازاین‌رو یکی از ضرورت‌های حوزه علمیه در بسط و تعمیق بحث فقه سیاسی، تنقیح هرچه بیشتر بحث‌های شیخ انصاری است. رحمة الله علیه ورزقنا الله من علمه وتقواه.

فهرست منابع

۱. اراکی، محسن (۱۳۲۵ق). نظریه الحکم فی الإسلام. قم: مجمع اندیشه.
۲. اراکی، محمدعلی (۱۴۱۵ق). کتاب البیع. قم: مؤسسه در راه حق.
۳. اصفهانی، محمدحسین کمپانی (۱۴۱۸ق). حاشیه کتاب المکاسب. ج ۲، قم: أنوار الهدی.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق «الف»). القضاء و الشهادات. قم: کنگره.
۵. _____ (۱۴۱۵ق «ب»). کتاب المکاسب. قم: کنگره.
۶. _____ (۱۴۱۵ق «ج»). کتاب النکاح. قم: کنگره.
۷. ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی (۱۴۰۶ق). حاشیه المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ.
۸. تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۶ق). إرشاد الطالب إلى التعليق على المکاسب، قم: اسماعیلیان.
۹. تجلیل تبریزی، ابو طالب، التعليقة الاستدلالية على تحرير الوسيلة.
۱۰. جزائری مروج، سیدمحمدجعفر (۱۴۱۶ق). هدی الطالب فی شرح المکاسب. قم: مؤسسه دار الكتاب.
۱۱. خراسانی، آخوند محمدکاظم بن حسین (۱۴۰۶ق). حاشیه المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۲. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. تهران: نشر آثار امام خمینی.
۱۳. موسوی خمینی، سیدمصطفی (بی تا). ولایة الفقیه. تهران: نشر آثار امام خمینی.
۱۴. رحمان ستایش، محمدکاظم (۱۴۲۱ق). رسائل فی ولایة الفقیه. قم: دفتر تبلیغات.
۱۵. شهیدی تبریزی، میرزا فتاح (۱۳۷۵ق). هدایة الطالب إلى أسرار المکاسب. تبریز: اطلاعات.
۱۶. شیرازی، سیدمحمدحسینی (بی تا). ایصال الطالب إلى المکاسب. تهران: اعلمی.
۱۷. طاهری خرم آبادی، سیدحسن (۱۴۱۵ق)، مسئله «ولایة الفقیه فی کلام الشیخ الانصاری»، فصلنامه الفکر الاسلامی، العدد ۷، ص ۱۹۳ - ۲۱۸.
۱۸. فراهانی، قائم مقام (۱۳۸۰). احکام الجهاد و اسباب الرشاد. بی جا: بی تا.
۱۹. قمی، سیدتقی طباطبائی (۱۴۱۳ق). عمدة المطالب فی التعليق على المکاسب. ج ۲، قم: محلاتی.
۲۰. کلانتر، سیدمحمد (۱۴۱۰ق) کتاب المکاسب. ج ۳، قم: دار الكتاب.
۲۱. لاری، سیدعبدالحسین (۱۴۱۸ق). التعليقة على المکاسب. ج ۲، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
۲۲. مامقانی، محمدحسن (۱۳۱۶ق). غایة الآمال فی شرح کتاب المکاسب. ج ۳، قم: مجمع الذخائر الإسلامية.
۲۳. محقق کرکی، علی (۱۴۰۹ق). رسائل المحقق الكرکی. قم: دفتر نشر اسلامی.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق) أنوار الفقاهة - کتاب البیع. قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب (ع).
۲۵. موسوی خلخالی، سیدمحمد مهدی (۱۴۲۵ق). الحاکمیه فی الإسلام. قم: مجمع اندیشه.

۲۶. نائینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۴۱۳ق). *المکاسب و البیع*. قم: انتشارات اسلامی.
۲۷. _____ (۱۴۲۴ق). *تنبيه الأمة و تنزيه الملة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۸. _____ (۱۳۷۳ق). *منية الطالب فی حاشیة المكاسب*، ج ۲، بی جا، المكتبة المحمدية.
۲۹. نراقی، مولی احمد (۱۴۱۷ق). *عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام*. قم: دفتر تبلیغات.